

در پایان کار دوست دارم خاطره ای را در مورد رسیدن به آرزوها تعریف کنم. بنده سال 85 در رشته کاردانی علوم آزمایشگاهی دانشگاه تهران قبول شدم ترم یک ما درس آناتومی داشتیم که استاد ما دکتر غلامرضا حسن زاده از اساتید معروف این رشته هستند امیدوارم در هر جا و هر پست و سمتی سلامت باشند بودند. کلاس ما در تالار آناتومی دانشگاه تهران برگزار می شد که یک کلاس خیلی بزرگ به شکل استادیوم بود بنده هم یک بچه شهرستانی ساده بودم و روز اول ابهت دکتر حسن زاده چنان مرا گرفت که در دلم گفتم یعنی میشود زمانی من جای دکتر حسن زاده در این کلاس تدریس کنم ؟ چرخ روزگار چرخید و من سال 91 در رشته کارشناسی ارشد خون شناسی دانشگاه تهران قبول شدم استادم کار تدریس درس هماتولوژی در مقطع کارشناسی دانشکده را به بنده واگذار کردند و جالب اینجا بود که بیشتر کلاسهای من در تالار آناتومی برگزار شد. همان تالاری که زمانی آرزو داشتم آنجا تدریس کنم همانجا متوجه شدم که انسان واقعا

باید مواظب آرزوهای خود باشد!!!!!! و بعدها گفتم چرا چیزهای بزرگتر نخواستم

در نهایت دوست دارم نوشته خودم را با بیتی از فروغی بسطامی تمام کنم

گر تکیه دهی وقتی بر تخت سلیمان ده

ور پنجه زنی روزی بر پنجه رستم زن